

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی در جهاد با نفس

روایت دیگری که در کتاب وسائل الشیعه ابواب جهاد با نفس وارد شده عبارت است از: «و عنهم عن ابن خالد عن عثمان بن عیسی عن عبدالله بن مسکان عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی حدیث قال من اقرّ بدین الله فهو مسلم و من عمل بما امر الله به فهو مؤمن»^[1]. این روایات دلالت بر این دارد که عمل، نقش زیادی در ایمان انسان دارد.

در روایت قبلی این گونه وارد شده بود: «الایمان لا یكون إلا بعمل و العمل منه و لا یثبت الايمان إلا بعمل»^[2] نسبت بین ایمان و عمل صالح بر حسب این روایات یک نسبت متقابل است یعنی هر دو در همدیگر موثرند؛ عمل بدون ایمان معنا ندارد و خود ایمان هم بدون عمل تثبیت نمی شود، به این بیان که انسان می تواند ایمان را در درون خودش ایجاد کند، اما آنچه موجب تثبیت این ایمان در نفس انسان است عمل می باشد.

لذا هر چه عمل بیشتر شود، این ایمان در نفس انسان راسخ تر می شود، هر چه عمل را بهتر انجام بدهیم، این ایمان محکم تر و قوی تر می شود یعنی فرض کنید که در باب نماز وقتی ما می گوئیم نماز باید با حضور قلب باشد، آداب نماز و اسرار نماز را وقتی مطرح می کنیم، اگر کسی در نماز این شرایط را رعایت کرد، نه تنها این عمل یعنی این نمازش فرق پیدا می کند، آثار وضعی زیادی بر نماز این چینی بر او مترتب می شود، از این ها بالاتر ایمانش را محکم تر می کند یعنی اگر کسی نماز این چینی داشت، ایمانش محکم تر می شود. اگر کسی امر به معروف و نهی از منکر داشت، ایمانش محکم تر می شود، اگر یک کسی عمل دیگری، هر عمل صالحی داشته باشد، ایمانش همینطور محکم خواهد شد.

این روایت، خیلی مهم و تکان دهنده ای است و باید همه ی ما تا می خواهیم کاری انجام بدهیم، بلا فاصله این روایت به یادمان بیفتد و ببینیم چکار می کنیم؟ در روایت دارد کسی که معصیتی از معاصی کبیره را انجام بدهد (این یک)، یا صغیره ای از صغایر را انجام بدهد (این دو)، این «خرج من الایمان» یعنی یک عمل ولو برای آدم عقاب هم در روز قیامت ثبت نکنند، موجب خروج از ایمان است.

عرض کردم که فرق بین معصیت کبیره و صغیره فرض کنید یکیش این است که معصیت کبیره، استحقاق عذاب دارد و صغیره ندارد، کبیره موجب خروج از عدالت است و صغیره موجب خروج از عدالت نیست، اینها درست، شاید فرق های دیگری هم بین شان باشد، اما هر دو مشترکند در اینکه انسان را از دار الایمان خارج می کنند و این خیلی امر عجیبی است.

بنابراین، عمل ارتباط مستقیم با ایمان دارد، ایمان بدون عمل ثابت نیست «الایمان لا یكون إلا بعمل» یعنی ایمان باقی نمی ماند و ثابت نمی ماند، اگر این ایمان را هر روز بخواهیم در نفس خودمان نگه داریم، باید واجباتمان را درست انجام بدهیم، محرمات را ترک کنیم، اما آنچه عرض می کنم اینکه غافلیم از اینکه اعمال چطور دارند ایمان آدم را زیر و رو می کنند؟ آدم اگر شب بنشیند و

محاسبه کند، می‌بیند صبح تا غروب چند بار از دار الایمان خارج شده و پناه بر خدا، این ما را یک مقدار وادار می‌کند که نسبت به اموالمان، گفتار و کردارمان و رفتارمان بیشتر مراقبت کنیم، نگوئیم حالا یک صغیره را مرتکب می‌شویم! فقه هم که خواندیم می‌گوئیم صغیره مخرج از عدالت نیست، این هم یک امر شیطانی می‌شود که گاهی اوقات انسان علم را اینطوری برای خودش حجاب قرار بدهد، بگوئیم آدم را که از عدالت خارج نمی‌کند، حالا ما این صغیره را مرتکب شویم.

خلاصه آنکه؛ این روایاتی که داریم مخصوصاً «الایمان لا یكون إلا بعملٍ و العمل منه و لا یثبت الایمان إلا بعمل» یا روایت دیگری که «من أقرَّ بدين الله فهو مسلم و من عمل بما أمر الله به فهو مؤمن»؛ اگر کسی عمل کند به آنچه که خدا به آن امر کرده این می‌شود مؤمن، تو عمل می‌کنی خدا چه چیز از ما خواسته و چه چیز نخواست، درس می‌آئیم خدا از ما خواسته، مباحثه می‌کنیم و منبر می‌رویم، کتاب می‌نویسیم و حرف می‌زنیم، باید اقوال را بر همین میزان ان شاء الله تنظیم کنیم. خداوند همه ما را موفق به ایمان و عمل صالح بفرماید ان شاء الله.

بیان چند نکته درباره روایات باب

در روایت سوم این‌گونه وارد شده بود: «أنه كره أن يشتري الرجل بدینار إلا درهم و إلا درهمین نسیئةً».

نکته اول: باید توجه داشت آن است که همین که در یک باب چند روایت داریم، در یکی آمده «فاسد»، چند تا دیگر گفته «کره یا یکره»، خود این قرینه می‌شود «کره و یکره» دلالت بر فساد دارد یعنی اصلاً لزومی ندارد که ما در این روایت بگوئیم «کره»، مثلاً در کراهت اصطلاحی استعمال می‌شود یا در چیز دیگری، نه! به قرینه روایاتی که وجود دارد، «کره» باعث فساد بیع شده نه اینکه یک کراهت اصطلاحی باشد. در موارد بسیاری برخورد می‌کنید که «کره» دارد، فقها حمل بر کراهت اصطلاحی فقهی کردند، نمی‌شود! اینکه بگوئیم غالب موارد «کره» در فساد و بطلان استعمال شده، این مطلب درستی است.

نکته دوم: این روایت سوم «کره أن يشتري الرجل بدینار إلا درهم و إلا درهمین نسیئةً»، اگر کسی بگوید من این را نسیه می‌خرم مثلاً شش ماه دیگر یک دینار منهای یک درهم، یک دینار منهای دو درهم به تو می‌دهم، این باطل است «و لكن يجعل ذلك بدینارٍ إلا ثلثاً و إلا ربعا و إلا ثلثاً أو شيئاً یكون جزءاً من الدینار»^[3]؛ اما اگر بگوید من شش ماه دیگر یک دینار منهای یک سوم دینار آن زمان به تو می‌دهم اشکالی ندارد، فرقی چیست؟ فرقی این است که اگر الآن به ملاک درهم جلو آمد و گفت در شش ماه دیگر، یک دینار منهای یک درهم به تو می‌دهم (به تعبیر روایت دیگر شاید شش ماه دیگر آن دینار مساوی یک درهم بشود، شاید یک دینار مساوی دو درهم بشود، که اگر یک درهم کم بشود یک درهم باقی بماند، اما اگر گفت من شش ماه دیگر یک دینار آن موقع منهای ثلث دینار آن موقع می‌دهم)، اشکالی ندارد.

مثال را روی آرز در زمان خودمان می‌برم؛ من این جنس را به شما نسیه می‌فروشم به یک دلار منهای هزار تومان در شش ماه دیگر، الآن یک دلار 3500 تومان است و شش ماه دیگر اگر همین باشد، می‌شود 2500 تومان، اما شش ماه دیگر یک دلار ممکن است بشود هزار تومان، این صفر می‌شود، یا بشود 1500 تومان آنچه باقی می‌ماند پانصد تومان است، اما اگر گفتیم من این را یک دلار می‌فروشم، در زمان خودش یک سومش را کم می‌شود، می‌آئیم زمان خودش می‌گوئیم مثلاً هزار تومان شده و یک سوم کم بشود می‌شود هفتصد تومان، لذا این مانعی ندارد، در اینجا امام (علیه السلام) می‌فرماید اگر بگوید یک دینار منهای یک درهم اشکال دارد، اما اگر گفت یک دینار منهای ثلث دینار، یک دینار منهای ربع دینار، یک دینار منهای خمس دینار اشکالی ندارد، دینار در زمان خودش این چنین است.

نکته‌ای که می‌خواهیم استفاده کنیم آن است که یک مقدار چهل مانعی ندارد. من الآن نمی‌دانم یک دلار شش ماه دیگر 3500 تومان است یا سه هزار تومان یا دو هزار تومان است؟ می‌گویم این جنس را به تو می‌فروشم به یک دلار شش ماه دیگر منهای

یک سومش، در حالی که باز یک مقدار جهل وجود دارد و من نمی‌دانم چقدر است!

ما بیائیم یک مقدار مسئله را ملموس‌تر کنیم؛ الآن بگوئیم ما می‌دانیم در زمان ما آرز بالا و پائین می‌شود، الآن اگر از شما پرسند من یک جنسی را می‌فروشم به هزار دلار در شش ماه دیگر و من نمی‌دانم شش ماه دیگر هزار دلار چقدر است، آیا این معامله صحیح است یا باطل؟ ما باشیم و این روایت این معامله صحیح است؛ زیرا آنچه می‌گویند در معامله باید ثمن معین باشد یعنی من حین خود نقل باید معین باشد بگویم به هزار ریال سعودی، یا هزار دلار!

در این روایت امام (علیه السلام) می‌فرماید ولو می‌داند دینار تغییر می‌کند، اما نیاید در برابر درهم بگوید، نگوید یک دینار منهای یک درهم، یک دینار منهای دو درهم، بگوید یک دینار منهای یک سوم دینار. اگر گفت من این جنس را به شما نسیه فروختم شش ماه دیگر یک دینار به من بده، راوی می‌گوید من نمی‌دانم چقدر است؛ می‌گوید همین مقدار کافی است. ما باشیم و این روایت، این مقدار علم در معامله بیعی کافی است و این گونه جهالت‌هایی که منشأش این است که بالأخره در اثر اینکه اگر تجارت زیاد بشود، ارزش پول کم می‌شود، تجارت کم شود ارزش آن زیاد می‌شود یا بالعکس، اشکالی ندارد.

بنابراین، علم و جهلی که زمامش دست متبایعان است، باید رعایت شود، اما علم و جهلی که زمامش دست متبایعان نیست، مربوط به امور واقعی و بازار است، آن جهالت اشکالی ندارد، الآن وقتی من می‌گویم شش ماه دیگر هزار دلار، پول این جنس دست ما نیست، الآن بگوئیم معلوم کن، نمی‌شود معلوم کرد. حتی شما در طلا هم نمی‌توانید معلوم کنید! ده مثقال طلا را با هر پولی که حساب کنید، با زمان معامله یک نوسانی دارد، می‌گوئیم نمی‌دانم ده مثقال طلا در شش ماه دیگر به پول خودمان چقدر می‌شود، به دلار چقدر می‌شود، این اشکالی ندارد.

خلاصه آنکه؛ این نکته را می‌توان از روایت استفاده کرد که علم و جهلی که انسان در اختیار خودش است، باید رعایت شود مانند اینکه من می‌توانم بگویم دو دینار، سه دینار یا چهار دینار، اما بگویم دینار، ولی نگویم چند تا، این باطل است. می‌توانم بگویم «إلا ثلث، إلا ربع»، بگویم دینار الا یک چیزی کم کنیم، بگویم من جنس را به تو فروختم به هزار دلار، اما موقع ادا یک چیزی باید کم کنیم این معامله باطل است، جهالت و علمی که زمامش مربوط به خود انسان است و انسان می‌تواند رفعش کند و با تعیین خودش آن را معین کند، باید تعیین شود، اما یک سری امور در جهالت و معاملات هست که دست خود انسان نیست، بلکه انسان باید صبر کند ببیند آینده چطور می‌شود؟ همان‌گونه که شما وقتی یک جنسی را نسیه می‌فروشید، الآن این جنس را به هزار دلار فروختید، ممکن است در شش ماه دیگر قیمت این جنس پنج هزار دلار بشود، اما این جهالت مانعیت ندارد. اگر از من پرسند که تو این جنس را نسیه می‌فروشی شش ماه دیگر ممکن است قیمتش چند برابر بشود، می‌گوید نمی‌دانم، می‌گویم حالا که نمی‌دانی پس معامله باطل است! خیر.

نتیجه آنکه؛ این نکته بسیار دقیقی است که از این روایت استفاده می‌کنیم که مطلق الجهل، مضرّ به صحت معامله نیست، بلکه جهالت‌هایی که امر حل و رفع آن به دست انسان است، انسان باید در معامله رفع کند، ولی جهالت‌هایی که دست خود انسان نیست مضرّ نیست.

اینجا ما می‌توانیم یک مقدار دایره‌ی جهالت را تنگ کرده و بگوئیم دینار منهای درهم، نه، چون ممکن است یک روزی دینار یک درهم بشود، بگوئیم دینار منهای یک دهم دینار، آن زمان کم کنیم و بقیه‌اش را به عنوان ثمن معامله بپردازیم. الآن به شما هزار دلار قرض می‌دهند و می‌گویند یک سال دیگر به من هزار دلار بده، شما باید بگوئید الآن هزار دلار 3500 تومان است، اگر سال دیگر دلار شد 3600 تومان ربا می‌شود! نه، این نوع اختلاف نوسان موجب ربا نمی‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «وَعَنْهُمْ عَنْ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ - وَ مَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.» الكافي 2- 38- 4؛ عنه وسائل الشيعة، ج15، ص168، ح20221.

[2] □ «وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ أَوْ غَيْرِهِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا يَثْبُتُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ.» همان، ح20220.

[3] □ «وَعَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ بِدِينَارٍ إِلَّا دِرْهَمًا - وَ إِلَّا دِرْهَمَيْنِ نَسِيئَةً - وَ لَكِنْ يَجْعَلُ ذَلِكَ بِدِينَارٍ - إِلَّا ثَلَاثًا وَ إِلَّا رُبْعًا وَ إِلَّا سُدُسًا - أَوْ شَيْئًا يَكُونُ جُزْءًا مِنَ الدِّينَارِ.» وسائل الشيعة، ج18، ص: 81، ح23198- 3.